

جلوه‌هایی از پژوهش و عمل در نگاه مولانا

پروین رضایی^۱

چکیده:

تامل در اندیشه‌های مولوی و تعمق در ژرفای آن برای پژوهشگر عرفانی، هر زمان نو می‌شود و آفرینش تازه‌ای از آن دریافت می‌گردد. در دوره معاصر پژوهش کاربردی مورد توجه بسیار است و این موضوع هم در نگاهی به مثنوی قابل کشف است. نگارنده در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، پیرامون اندیشه‌های عرفانی در عملگرایی بحث می‌شود. ضمن بیان مقدمه‌ای در معرفی مولانا، جلوه‌هایی از اندیشه‌ها و نظریه‌های جاودان وی در عمل‌گرایی، نشان داده می‌شود. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد آنچه امروز غرب و نظریه پردازان آن‌ها به عنوان عملگرایی بر زبان می‌رانند و از آن بحث می‌کنند در فرهنگ و ادب ایرانی به طور عملی راه خود را پیموده است. مولانا بیماری و رنج‌های و ناکامی‌های انسانی را بسیار دقیق درک کرده و می‌دانسته است علاقه و باور انسانی و حتی نسل حاضر در همین آموزه‌هایی است که با عمل سازگار است.

کلید واژه‌ها:

مولوی، مثنوی، عملگرایی.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

Rezaee_parvin@yahoo.com

پیشگفتار

نخبگان مکاتب مختلف، تئوری پردازان آن مکتب‌ها هستند و راه‌های رسیدن به کمال و خوشبختی را گاه درست یا نادرست می‌پیمایند. صوفیه هم به عنوان یک مکتب به طور عموم و تصوف اسلامی و ایرانی به طور خصوص در پی رسیدن به سعادت‌مندی و کمال، گام‌های موثری برداشته‌اند. آن چه در سیمای تصوف ایرانی و اسلامی دیده می‌شود، از یک طرف زبان و بیان صوفیه است که در غنای زبان و ادب فارسی تأثیرات مثبت و فراوانی گذاشته است که در جای خود قابل بحث است. نگاهی به تاریخ و ادبیات گذشته ایرانی، نشان می‌دهد که در راستای انسان شناسی، بزرگان ما، نظریات مهمی در زمان‌های مختلف ارائه داده‌اند. شعر فارسی (به ویژه عرفانی) به عنوان آیین تمام نمای جامعه ایرانی، ما را با تاریخ و فرهنگ گذشته خویش آشنا می‌سازد. (کاکه‌رش: ۲۰۱۴) عرفان تعبیر شفيعی کدکنی «رنگ هنری الاهیات است» (شفيعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۲۱) عرفان در لغت به معنای شناخت و شناسایی است و در اصطلاح، معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود. کسی را که واجد مقام عرفان است، عارف و دانشی را که مبتنی بر عرفان است، معرفت می‌خوانند. (انصاری، ۱۳۷۸: ۹) در توصیفی دیگر، عرفان به معنی «شناخت و آگاهی و درایتی است که بعد از جهل و نادانستن به دست می‌آید و یاد کردنی است که بعد از فراموشی حاصل گشته باشد و در اصطلاح معرفت قلبی و شناخت خدای و عبادت عاشقانه وی است.» (حائری، ۱۳۸۶: ۷) عرفان [و تصوف] در بسیاری از اقوام و ملل و مذاهب مختلف جهان و حتی مکاتب فلسفی شایع و رایج است و مکتبی تأثیرگذار در زبان و اندیشه، در تاریخ، فرهنگ و ادبیات اسلامی و ایرانی بوده است. «در زبان گویندگان پارسی، اصول و مبانی این تفکر فراگیر گاهی به احترام و زمانی به انسان و وقتی با اصلاح و دگرگونی یاد شده است.» (همان: ۵) عرفان شناختی حقیقت‌گرایانه و تلاشی عمل‌گرایانه فراتر از واقع‌گرایی حسی - عقلی و آرمان‌گرایی تصویری است از این‌رو این مرام با رازگونگی و غیب‌باوری آمیخته از «عشق» و «ذوق» و «اشراق» همراه است. نوعی روش برای حصول به حقیقت است که بر این فرض بنا شده است که عقل و حواس پنجگانه به دلیل خطاهای ادراکی قابل اتکا نیستند و به تنهایی قادر به درک حقیقت نمی‌باشند و از این رو به نوعی تلاش برای ادراک بی‌واسطه حقایق نیاز است که بدان عرفان می‌گویند. (همان: ۲۶)

و شعر مولوی این ویژگی هنری را در بالاترین مرتبه بلاغت و هنر منعکس کرده و اندیشه‌ها و عواطف خویش را در قالب مناسب‌ترین و زیباترین کلمات و عبارات بیان نموده است به همین دلیل

جذابیت آثارش مضاعف و به تعبیر خودش «شربت اندر شربت» شده است:

این شنیدی مو به مویت گوش باد آب حیوان است خوردی نوش باد
آفت این در هوا و شهوت است ورنه اینجا شربت اندر شربت است
(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۱/۲)

مولوی

مولوی یا ملای رومی، بزرگترین شاعر و نویسنده عارف تاریخ ادبیات و عرفان ایران، در قرن هفتم هجری است. در حقیقت در سن ۳۸ سالگی با آشنایی شمس تبریز تولدی دوباره افت و به کلی در اندیشه متحول گردید و چه بسا نزد مولانا نیز حقایقی بود که شمس بعد از انقلاب احوال دوست و مرید خود می‌توانست از آن تاثیرپذیرد و تولدی دیگر یافت و به کلی متحول شد و مولانایی گردید که اکنون می‌شناسیم. عرفان اسلامی و ایرانی را به اوج شکوهش رساند. مولانا به سال ۶۷۲ه. ق دیده از جهان فرو بست و آرامگاهش در قونیه اکنون هم زیارتگاه خاص و عام است. به طور کلی مولانا تحت تربیت مریدان بزرگ عرفانی چون پدرش، شمس تبریزی، حسام الدین چلبی، برهان الدین ترمذی و صلاح الدین زرکوب بوده و شش اثر معروف دارد: مثنوی، کلیات شمس و رباعیات رادر نظم فارسی و مکاتیب، فیه مافیه و مجالس سبعة را به نثر فارسی نوشته است. زبان او از بلاغت و شیوایی خاصی برخوردار است «جلال الدین مولوی، روی بام زبان ایستاده است. مولانا از منظر معرفت شناسی و ادراک فلسفی، روی بام زبان ایستاده است. در چشم انداز هنری هم، این اقتدار را دارد که روی دیوار گرامر زبان راه برود و سقوط نکند». (غزلیات شمس، ۱۰۱/۱) همودرجایی دیگر می‌گوید: جلال الدین مولوی، محصول دوران شکفتگی یک تمدن است. او در تمام جهان عصر خودش بی‌همتا بوده. شما اگر متفکرین قرن سیزده میلادی را در سراسر جهان مورد بررسی قرار دهید، سهم مولانا در استاندارد بین‌المللی عصر خودش، سهم گسترده‌ای است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۲)

– گوناگونی راه و روش‌ها در آموزه‌های عرفانی مولانا

مولانا چون پزشکی ماهر درد بشریت را بسیار دقیق درک کرده و می‌دانسته است از ازل تا ابد، بزرگ‌ترین بیماری بشریت، بیماری نفس اماره است «بیماری که در مکتب عرفان به خوبی شناخته شده و معروف بوده» (حاکمی، ۱۳۸۴: ۱۵۳) و مولانا راه‌های مقابله با آن و نسخه‌ی شفابخش را برای دردمندان بشری آماده کرده است و یکی از علل ماندگاری مولانا هم همین آموزه‌هایی است که با فطرت بشری سازگار است.

تفرقه و جدایی افکندن در میان توده‌ی مسلمانان، یکی از نیرنگ‌های مهم دشمنان انسانی و اسلامی در طول تاریخ، بوده و این رنج‌نامه همه بزرگان مکتب اسلامی است. شاید صریح‌ترین پیام مولانا که الگوهای کمال و سعادت‌مندی را معرفی می‌کند همین نکته است که انسان زمانی می‌تواند کلید گنج سعادت را کسب کند که به «حبل الله» تمسک جوید و از قید و بندهای بشری رها شود و همین «دین و مکتب الهی» است که می‌تواند پیوند دهنده همه انسان‌ها به سوی خدا و کمال باشد؛ (کاکه‌رش، ۲۰۱۴) پیوندی که همه را در مسیری مشخص و صحیح قرار می‌دهد.

مولوی در دفتر ششم، در داستان «دیدن خوارزم‌شاه در سیران در موکب خود اسبی بس نادر...» در لابه‌لای آن تمثیل، به یکی از ناب‌ترین نکات اتحاد انسانی و اسلامی در مسیر الهی اشاره می‌کند و می‌گوید:

دست، کورانسه بحبل الله زن جز بر امر و نهی یزدانی متن
(مولوی، ۱۳۷۸: ۶/۱۱۹۳)

این بیت متأثر از آیه ۱۰۳ سوره آل عمران است، آنجا که حق تعالی می‌فرماید: «واعتصمو بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا...». (و همگی به رشته‌ی ناگستنی قرآن خدا چنگ زبید و پراکنده نشوید). (خرم‌دل، ۱۳۸۶: ۱۱۶)

سپس مولانا، حبل الله را با دید عرفانی تأویل و تفسیر می‌کند که پیوند خدایی زمانی میسر است که انسان از بند هواهای نفسانی آزاد گردد؛ همان هواهای نفسانی که قوم عاد را به نابودی کشاند:

چيست حبل الله؟ رها کردن هوا کین هوا شد صرصری مر عاد را
خلق در زندان نشسته از هواست مرغ را پرها بیسته، از هواست
(مولوی، ۱۳۷۸: ۶/۱۱۹۳)

مولوی می‌خواهد بگوید که برای جلوگیری از تفرقه و جدایی بین امت خدایی، ابتدا باید از زندان هوا و هوس‌های نفسانی چون تکبر، خودخواهی، نفس‌پرستی و... رها شویم، آن‌گاه با قلبی خالص به ریسمان الهی چنگ زبیم و همه در مسیری مستقیم حرکت کنیم و این مسیر همان قرآن و پیروی از آیات آن است؛ همان مسیری که پذیرش آن ذیل راه‌های انبیا و اولیای الهی است:

هست قرآن حال‌های انبیا ماهیان بحر پاک کبریا

ور بخوانی و نه‌ای قرآن‌پذیر انبیا و اولیا را دیده‌گیگر
(همان: ۸۳ / ۱)

مولانا خود در ادامه تأکید دارد که مقصد و مقصود نهایی همهٔ طریقت‌ها و مسلک‌های اولیاء یکی و آن وجود حق است اما اگر اختلافی در شیوه و طریقت‌ها هست در ظاهر قضیه است و سرانجام همه به حق منتهی می‌شود:

هر نهی و هر ولی را مسلکی است لیک، با حق می‌برد جمله یکی است
(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۰۸۶/۱)

و در تبیین این نکته در «فیه ما فیه» ص ۹۷، می‌گوید:

«اگر راه‌ها مختلف است، اما مقصد یکی است. نمی‌بینی که بعضی را راه از روم است، و بعضی راه از شام و بعضی را از چین و بعضی از راه دریا از طرف هند و یمن. پس اگر در راه‌ها نظر کنی، اختلاف، عظیم و مباهت، بی‌حد است، اما چون به مقصود نظر کنی همه متفق‌اند و یگانه.
(به نقل از زمانی، ۱۳۷۲: ۱۸۹۷)

شاعر در اینجا با بیان سیر کمال آدمی، هر مرحله از زندگی انسان را که با مرگ همراه است، حیاتی تازه با مراتب معنوی بالاتر برای او می‌داند. مردن از مرحله حیوانی ترک علائق نفسانی و دنیایی است؛ در واقع مرگ جسمانی آغازی برای پیوستن روح به عالم غیب و جاودانگی است. در این سیر کمالی مولانا برای انسان به مرتبه ملائک نیز قانع نیست؛ زیرا معتقد است انسان امانت‌دار راز حق است و می‌تواند بر ملائک برتری یابد. پس انسان باید به مرحله مرگ و نیستی برسد و از صفات انسانی بیرون آید تا در ذات حق جاودانگی یابد. (استعلامی، ۱۳۷۹: ۳/ ۴۱۷)

در ادامه کوتاه (اما پرنکته)، مولانا، مناجات‌گونه به سالک می‌آموزد که از خدا یاری جوید تا به مقامی دست یابد بدون قیل و قال، حقیقت بر او ظاهر شود:

ای خدا جان را تو بنما آن مقام که در آن بی‌حرف می‌روید کلام
(همان)

- تفکر و پژوهش

می‌دانیم یکی از بیماری‌های امروز جهان علم به ویژه علوم انسانی، سندورمی (نوعی بیماری) است که ما به دنبال انباشته شدن مقالات علمی و ادعاهای تازگی و نوجومی هستیم و به دنبال نقادی و تفکر و تحول اندیشه نیستیم و مدام حرکت می‌کنیم و عجله داریم و برای فکر کردن وقت

نمی‌گذاریم. مولوی داروی این بیماری را هم ۸۰۰ سال پیش تجویز کرده است که چون ما ادعای زیرکی داریم زودتر سر می‌خوریم؛ با اشاره به داستان کشتی نوح و سوار نشدن کنعان فرزندش بر کشتی و عدم اندیشه درست او، و فریب خوردن و مغرور بودن به شناگری که می‌دانست؛ مولانا می‌گوید:

زیرکی بفروش و حیوانی بخر
زیرکی ظنست و حیرانی نظر
همچو کنعان سرز کشتی وامکش
که غرورش دادنفس زیرکش
کاشکی او آشنا ناموختی
تا طمع در نوح و کشتی دوختی

زیرکی از آن شیطان است و عشق از آن ادم است کسی که نیکبخت و محرم راز باشد آن را می‌فهمد... در نهایت مولانا می‌گوید: باید برای یادگیری و اندیشه‌ورزی طمع داشت و زیرکی را کنار گذاشت و به حیرانی روی آورد. (مولوی، ۱۳۹۰: ۴ / ۱۱-۱۴۰۷)

کار پژوهش، کار دل و عشق است؛ کار رسیدن به مقام‌ها و خودنمایی‌ها نیست و مشکل ما را فقط فکر کردن حل می‌کند که امروزه در نظریه‌های مدرن تعلیم و تربیت کانون و مرکز توجه نظریه پردازان این عرصه است.

- علم با عمل

یکی دیگر از نظریه‌های تربیتی در آموزش و فرهنگ، اثربخشی علم و آگاهی است که جان دیویی متفکر بزرگ عمل‌گرایی یا پراگماتیسم در آزمایشگاه تجربه‌گرایانه مطرح کرد و مورد قبول همگان است. جان دیویی فاصله بین نظر و عمل را مردود دانست و معتقد بود باید خود سر کلاس برود و از نزدیک مشاهده کند عمل و عکس‌العمل معلم و متعلم. مولانا در بسیاری از آموزه‌هایش به این مطلب اشاره کرده و نادرست نخواهد بود اگر بگوییم از نکات محوری تعلیمات اوست، مثلاً مولانا داستان بلند و جذاب موسی و شبان را بازگو می‌کند: چوپانی با زبان بیسواد اما سخت عاشقانه و عمل‌گرایانه با خدا راز و نیاز می‌کند که خدایا کجایی؟ من چاکرت باشم، سرت را شانه کنم، دستت را ببوسم و... موسی به او تذکر می‌دهد که این عبارت با خدا نادرست است. چوپان ناامید و پشیمان از آن همه عشق و گفتگو با خدا می‌شود و به بیابان روی می‌آورد.

داستان «موسی و شبان» در دفتر دوم مثنوی، یکی از داستان‌های دلکش مولوی است که شبان بی‌سواد، با زبان ساده و بی‌آلایش و بدور از آگاهی و سواد معمول، به نیایش خدا می‌پردازد اما عاشقانه؛ و حضرت موسی، چون شخصیتی آگاه از شریعت، به او هشدار می‌دهد که:

این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار؟ پنبه‌ای اندر دهان خود فشار
گر نبندی زین سخن تو خلق را آتشی آید بسوزد خلق را
و چوپان از پشیمانی، سر به بیابان می‌نهد و حیران و سرگردان است که آن همه دلدادگی بیهوده
کرده است؛ اما عنایت الهی، ملت عاشق را از حالت عادی و معمولی آگاهانه جدا می‌کند و موسی
را نکوهش می‌کند که:

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی
ما زبان را ننگ‌ریم و قال را ما درون را بنگ‌ریم و حال را
وحی خدا به موسی هشدار می‌دهد که به کمال رسیدن و وصال حق، عمل می‌خواهد نه سواد و
انباشتن علم. مولوی از زبان وحی می‌گوید:

موسیا آداب دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند
ملت عاشق زملت‌ها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست
(دفتر دوم، ابیات ۳۱-۱۷۲۸)

در اینجا مولوی از مراتب دینداری تظاهرگونه و رسمی برائت می‌جوید و ایمان و باور
عمل‌گرایانه و حقیقی را معرفی می‌کند هر چند که چوپانی بی‌سواد و دور از علم و قیل و قال باشد
و در نهایت راه سعادت را از کوره راه عمل‌گرا و باورمند راستین چوپان می‌جوید.

- دوری از غرور و تکبر و حرص

غرور و تکبر و خودپرستی و خودخواهی یکی از بزرگ‌ترین بیماری‌های بشریت به درازای عمر
انسان بوده و هست. مولانا به این نکته مهم توجه داشته و او با زبانی نرم و عاطفی و دل‌انگیز
انسان را به سوی خدا و آرامش دعوت می‌کند که جهان هم با همه آن چه در آن هست پایدار
نیست، از طمع و خودخواهی دست بردارید:

برو برو تو! که: ما نیز می‌رسیم، ای جان!
بگفت پیک خرد خدا که: پابگیر بگفت دست اجل گفت که: گوش حرص را بمال
(نیکلسون، ۱۳۸۱: ۱۷۹)

وقتی که انسان درعمل، به این نتیجه رسید که هر چه هست آفرینش محبوب و خالق اوست
همه چیز را دوست خواهد داشت چون خدای او را دوست می‌دارد. مولوی می‌گوید:

هر نقش که دیدی جنسش زلا مکانست گر نقش رفت غم نیست اصلش چو جاودانست
(نیکلسون، ۱۳۸۱: ۱۰۸)

و ادامه می‌دهد با این شیوه زندگی کردن، به انسانیت دست می‌یابی و به مقام فرشتگی می‌رسی و وقتی از حرص و طمع کاری و تعلقات رها شدی، جنست آسمانی می‌شود و در نهایت از زمین به آسمان و اوج بلند مرتبگی می‌رسی:

گشتی از آن پس انسان با علم و عقل و ایمان بنگر چه تن شد آن کل کر جنس خاکدانست
ز انسان چوسیر کردی بی شک فرشته گردی بی این زمین از آن پس، جایست بر آسمانست
(همان)

- مولانا مفسر قرآن

او به نحوی عرفانی و لطیف و عمل‌گرایانه و به زبان نرم و ساده و روان و زود فهم و اغلب به صورت تمثیلات و حکایات دلپسند، قرآن را تفسیر و تأویل می‌کند به همین دلیل بزرگانی مانند «جامی»، آن را قرآن فارسی گفته‌اند:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی

اندیشه‌های مولانا در آثارش از چنان عمقی برخوردار است که می‌توان با تأمل بیشتر به تفسیر قابل فهم مسایل و نظریات پیچیده علم جدید هم دست یافت. بعضی محققان به پیوند علم و عرفان و نظریه کوانتومی در اندیشه‌ها، اندیشیده‌اند و به نمود نظریه مکتب اصالت تصور یعنی نظر فلسفی اولویت اندیشه بر ماده، در شعر مولانا رسیده‌اند. (فرشاد، ۱۳۸۴: چهارده) آن جا که می‌گوید: ای برادر تو همان اندیشه‌ای. (۲/۲۸۷) یعنی حقیقت شما در عمل و باور قلبی است نه در قیق و قال.

یافته‌ها و نتایج

مولانا جلال‌الدین بلخی، پرچمدار عرفانی است که از اندیشه ناب و پرجوش و خروش اخلاص و نوع‌دوستی سرچشمه گرفته است. در مراتب معرفت و کمال، که نیاز فطری همه انسان‌ها به ویژه نسل امروز است، عارفان ایرانی و از جمله آن‌ها، سنایی، عطار و مولوی فاتحان قله معرفت بشری هستند. دنیای امروز برای التیام دردهای بزرگ بشریت چون سخت‌گیری و تعصب، دشمنی‌گری و افسارگسیختگی و دودستگی و تفرق، نیاز دارد تا داروهای شفابخش اتحاد ادیان، از دکان وحدت و تمثیل‌ها و تأویلات مولانا تجویز شود و یکرنگی و صفا و آرامش حکمفرما شود.

اگرچه در مثنوی مولانا بسیاری از موضوعات گوناگون ایراد می‌شود اما مولانا خود در دفتر ششم، موضوع «اتحاد و یکرنگی» را رنگ اصلی مثنوی معرفی می‌کند و کاوش این مهم را برای جویندگان و پژوهندگان در این اثر بزرگ انسانی را یادآوری می‌کند:

مثنوی ما دکان وحدت است غیرواحد هرچه بینی آن بت است
(مولوی، ۱۳۹۰-۱۵۲۸/۶)

آنچه امروز غرب و نظریه‌پردازان آن‌ها به عنوان عملگرایی بر زبان می‌رانند و از آن بحث می‌کنند در فرهنگ و ادب ایرانی به طور عملی راه خود را پیموده است. با نگاهی به آثار گذشته ادبیات ایرانی، چنین مباحثی را در بسیاری از آن‌ها به عیان می‌توان مشاهده کرد. به خصوص با تأمل در متون عرفانی - که بی شک روح دمیده در کالبد ادبیات کلاسیک است - موضوع را روشن‌تر می‌کند.

- ۱- انصاری، قاسم، (۱۳۷۵)، مبانی عرفان و تصوف، نشر طهوری، تهران.
- ۲- حائری، محمد حسن، (۱۳۸۶)، مبانی عرفان و تصوف و ادب پارسی، تهران: علم.
- ۳- زمانی، کریم، (۱۳۷۹)، شرح جامع مثنوی، تهران: اطلاعات.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی، تهران: سخن.
- ۵- -----، (۱۳۹۱)، شرح غزلیات سمش، تهران: سخن.
- ۶- -----، (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران: سخن.
- ۷- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۹۰)، مثنوی معنوی، تصحیح: توفیق سبحانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- ۸- -----، (۱۳۷۹)، مثنوی، مقدمه، تصحیح، تعلیقات و فهرست‌ها از: محمد استعلامی، تهران: سخن.
- ۹- نیکلسون، رینولد. آلن، (۱۳۹۱)، جان جان (منتخباتی از دیوان شمس همراه با ترجمه انگلیسی و...)، ترجمه: حسن لاهوتی، تهران: نامک.
10. Chittick, William and act, (2008), Poetry and mysticism in Islam: the heritage of Rumi, Iran, Tehran, Soghan press.
11. Farhad kakarash(2014). The intellectual affinities in Molavi and John Dewey's educative thought. Solvakya:Nitra.